

مبارزه را به یاد داشته باش، مبارز رفتنی ست!



بعد از ظهر سه شنبه ۲۰ آبان ماه ۱۳۹۹، ۱۰ نوامبر ۲۰۲۰ بود که خسته از کار روزانه به خانه بازگشتم. روی میل دراز کشیده و کنترل تلویزیون را در دست گرفتم. می دانستم که دستکم در نیم ساعت آینده حال و حوصله انجام کاری جز رفع خستگی را ندارم. تلویزیون روشن شد. صفحه پیامک های خبری را پیش آوردم. خبری دیدم که به ناگاه من را تکان داد: "سیون ولتر (۱) درگذشت." ناگهان و بلافاصله اشک از چشمانم سرازیر شد. با اندوه ناشی از آن خبر کوتاه و غیر مترقبه، آن غروب و شب را با ناراحتی تمام به سر بردم. مبارزی بزرگ، رفیقی دوست داشتنی و صمیمی از میان ما رفته بود.

سیون ولتر در سال ۱۹۳۴ در شهر یوته بوری

(۲) در جنوب غربی سوئد در خانواده ای از طبقه متوسط اما فرهنگی و کتابخوان به دنیا آمد. از همان ابتدا به بازیگری تمایل داشت و ۱۹ ساله بود که تحصیل خود را در مدرسه بازیگری یوته بوری آغاز کرد. پس از چهار سال از این هنر سرا فارغ التحصیل شد اما از همان ابتدای دوران تحصیلش کار بازیگری در تئاتر را به شکلی فعال شروع کرد. محیط زندگی و افکار او به گونه ای بودند که از همان دوران فعالیت سیاسی را آغاز کرده و پس از مدتی کوتاه به جریان های کمونیستی فعال در دهه ۱۹۶۰ پیوست.

کار حرفه ای او به گونه ای بود که در این دهه و دهه پس از آن بارها به شهرهای گوناگون سوئد کوچ کرده و با همکاری با افراد، گروه ها و ترکیب های گوناگون به کار هنری خود ادامه داد. در این دوران کاری ولی هیچگاه از فعالیت سیاسی نیز باز نایستاد.

در همین دوران، در سالهای میانی دهه ۱۹۷۰ بود که با فعالیت های هنری و سیاسی او آشنا شدم. به عنوان یک مارکسیست لنینیست انقلابی با فعالیتهای سیاسی جریانات ایرانی و فلسطینی آشنا بود و به گونه های گوناگون به ویژه از فعالیت های ما - هواداران طیف مبارزه مسلحانه در برابر رژیم وابسته به امپریالیسم پهلوی و در این میان بیش از همه از هواداران سازمان چریکهای فدایی خلق ایران - حمایت می کرد.

در کشاکش رشد جریانات سیاسی سوئد به یکی از رادیکالترین این جریانات "حزب کمونیست مارکسیست لنینیست (انقلابیون)" (۳) پیوست و همیشه و در همه جا به مثابه یکی از شاخص ترین پرچمداران این حزب فعالیت کرد.

پس از مدتی، فعالیت هنری سیون ولتر گسترش یافته و او که دیگر به عنوان یکی از چهره دست ترین چهره های تئاتر سوئد شناخته می شد به بازیگری در فیلم های سینمایی و تلویزیونی روی آورده و بدینگونه پس از ایفای نقش های گالیله (در نمایشی از برشت) و مکبث (در نمایشی از شکسپیر) ایفاگر نقش هایی بسیار گوناگون در این رسانه ها شده و از این میان بود که به یکی از محبوب ترین چهره های هنری سوئد مبدل شد. در سال ۱۹۷۷ به همراه بسیاری دیگر از بزرگان رادیکال تئاتر و موسیقی سوئد در پروژه ای که "پروژه چادر" (۴) نام گرفت شرکت

کرده و در تئاتری سیار - در یک چادر سیرک - نمایشی بر مبنای تاریخ پرولتاریای سوئد را در شهرهای گوناگون سوئد بر صحنه برد.

در همین دوران به خوانندگی و پس از گذشت سه دهه به نویسندگی هم روی آورد. خودش می‌گفت که کارش خوانندگی نیست و می‌خواند تا پیامش را به گوش همگان برساند. همین هدف را در نوشتن دو کتاب داستانی که به چاپ سپرد دنبال کرد.

تمامی همکاران او در سال‌هایی که او در صحنه و یا در کنار صحنه بود از سخاوتمندی و گشاده‌دستی او می‌گویند. همیشه برای دیگران وقت داشت و همواره تمامی آن‌چه را که در توان داشت به کار می‌گرفت تا چراغی تابان برای روشن کردن راه آینده دیگران باشد.

در تمامی سال‌هایی که فعالیت هنری می‌کرد به فعالیت سیاسی خود نیز ادامه داد. همیشه می‌گفت که کمونیست است و هیچگاه حاضر نشد که برای دستیابی به منافع شخصی، دست به مصالحه درباره مواضع سیاسی خود بزند. بارها و بارها نام و توان هنری و اجتماعی خود را در اختیار حزب کمونیست سوئد گذاشت تا از آن در راه پیشبرد اهداف خود بهره برد.

در جریان حرکت‌ها و تظاهرات سیاسی - به ویژه در روزهای اول ماه مه - بود که به شکلی فردی با سیون آشنا شدم. درباره شرایط موجود در ایران می‌پرسید. می‌خواست بیشتر بداند. می‌گفت که یک جریان مذهبی همواره در اساس خود ارتجاعی‌ست. حکومت جمهوری اسلامی ایران را به مثابه مهره‌ای در چهارچوب سیستم امپریالیستی ارزیابی می‌کرد.

چندین بار هنگامی که یکی از سخنرانان کمونیست‌ها در پایان راهپیمایی روز اول ماه مه بود متن دستنویس سخنرانی خود را در اختیار من نهاد تا آن را به سوئدی ماشین کرده و سپس به فارسی ترجمه کنم. در خواندن برخی از دستنوشته‌هایش دچار مشکل می‌شدم و ناچار به خودش مراجعه می‌کردم. می‌خندید و توضیح می‌داد. برخی از این ترجمه‌ها در "پیام فدایی" به چاپ رسیده‌اند.

آخرین بار که همدیگر را دیدیم به او گفتم که می‌خواهم با او مصاحبه‌ای برای "پیام فدایی" داشته باشم. گشاده‌رو و خندان پذیرفت. شماره تلفن شخص‌اش را به من داد تا با هم تماس داشته باشیم تا زمانی که از لولنو (۵)، شهر محل اقامتش در شمال سوئد، به استکهلم بیاید گفتگویمان را به انجام برسانیم. مترصد آن بود که یکی از همین هفته‌ها برای اجرای کنسرتی به همراه "نی‌نینگن" (۶)، یکی از گروه‌های بسیار پیشرو سوئد در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ که قرار بود به یاری او حیاتی تازه بگیرد به استکهلم بیاید اما دو هفته پیش در نشریه "پرولتار" (۷)، ارگان حزب کمونیست سوئد، خواندم که ویروس کرونا او را بستری کرده و برای همین کنسرت تا اطلاع بعدی لغو شده است.

سه‌شنبه خبر رسید که سیون ولتر در پیامد نگاهتش بر اثر کرونا درگذشته است. تمامی جامعه هنری سوئد و بخش رادیکال سیاسی و اجتماعی این کشور در مرگ او سوگواری کردند.

در زمانی که غم از دست دادن سیون ولتر تمامی وجود من را احاطه کرده بود تنها یادآوری یک واقعیت توانست بار دیگر من را بر پا آورد: مبارزی دیگر از پای درآمد، مبارزه اما ادامه دارد!

با یاد سیون ولتر که همواره می‌گفت: "زندگی‌ای که با مبارزه همراه باشد زندگی خوبیست."

جمعه ۲۳ آبان‌ماه ۱۳۹۹ (۱۳ نوامبر ۲۰۲۰)

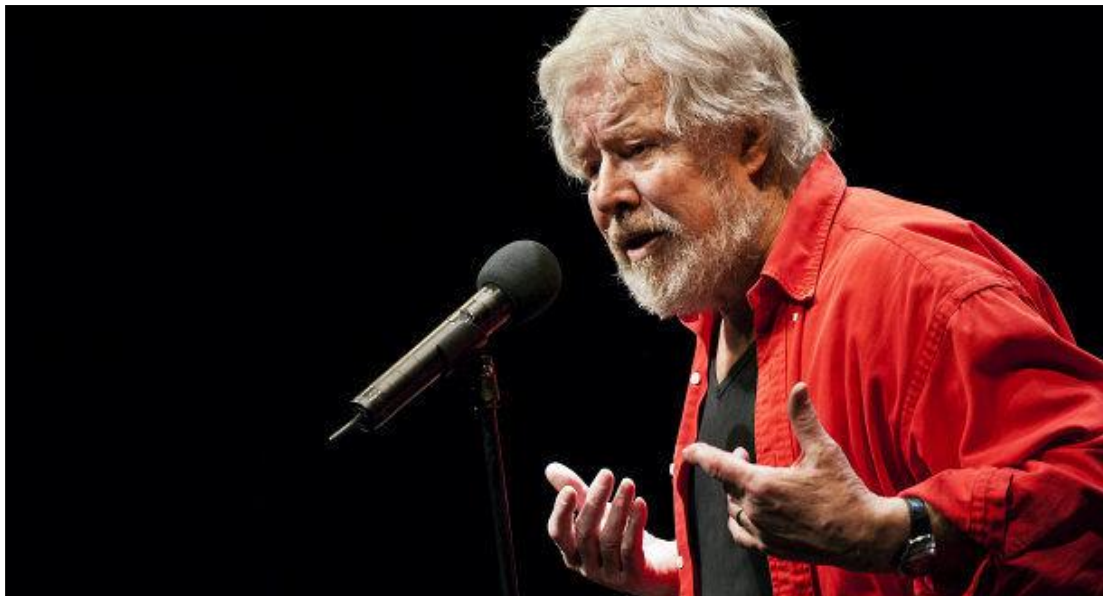
یادداشت‌ها:

- 1) Sven Wollter
- 2) Göteborg
- 3) Kommunistiska partiet Marxist-Leninister (Revolutionärer) (KPML(r))
- 4) Tältprojektet
- 5) Luleå
- 6) Nynningen
- 7) Proletären

ترجمه نادر ثانی

بدینوسیله برگردان به فارسی نوشته کوتاهی از "سیون ولتر"، هنرمند سرشناس و انقلابی سوئد را که روز سه‌شنبه ۲۰ آبان‌ماه ۱۳۹۹ (۱۰ نوامبر ۲۰۲۰) در پیامد دچار شدن به بیماری کرونا درگذشت را در اختیار شما می‌گذارم. این نوشته نخستین بار در یک بروشور انتخاباتی از حزب کمونیست سوئد در سال ۲۰۰۶ به چاپ رسیده بود.

سیون ولتر: چرا کمونیست هستیم؟



بسیاری از مواقع این پرسش در برابرم گذاشته شده است:

"چگونه تو که هنرپیشه بسیار خوبی هستی و به نظر می‌آید که انسان خوبی باشی، می‌توانی عضو حزب کمونیست باشی؟"

پاره‌ای از مواقع این پرسش به شکلی پرخاشگرانه و آزاردهنده مطرح می‌شود:

"به گمانم عقلت سر جایش نیست، مگر نه؟"

در چنین مواقعی چاره‌ای جز آن نیست که پاسخی جز به عنوان نمونه این گونه داده شود:

"برو استراحتی بکن تا مستی‌ات بپرد!"

اما اغلب مردم به راستی می‌خواهند بدانند. آری، در اغلب حیرت‌آوری مردم به راستی می‌خواهند بدانند. درست مانند آن که گمان برده‌اند که چیزی را متوجه نشده‌اند. و من معمولاً این گونه پاسخ می‌دهم:

"مسئله در اساس خود به این گونه است که در میانه میدان دنیای امروز که سرشار از قهر، ستم، تحقیر از ما بهتران، آرزو و طمع سیرناشدنی ثروتمندان، ترور امپریالیستی و تهدید جدی‌ای که از جانب سرمایه‌داری جهانی در برابر ادامه حیات انسان‌ها در این کره کوچک بینوا در کهکشانی بی‌نهایت قرار گرفته است، باید ارزش و صداقت خود را حفظ کرد."

و مسئله دارای یک بُعد نظریست:

چگونه یک فرد می‌تواند در دنیایی که دست‌های شرکت‌های بزرگ در همه جا که کوچکترین امکان سود بردن بیشتر وجود دارد به وجود آورنده گرسنگی، بیماری و مرگ عمومی در همه گوشه دنیای ما - بیش از همه در جهان فقیر اما نه تنها در آن جا - می‌باشند، چشمان خود را ببندد؟ چگونه یک فرد می‌تواند این را ببیند و نخواهد که کاری برای پایان بخشیدن به آن به انجام برساند؟

در چنین زمانی باید با خودمان، در همین جا و در همین لحظه کنونی آغاز بکنیم. از اینروست که من کمونیست هستم.

بالاسری‌ها، نخبان، تاکنون از خود هیچگونه خواست یا عملی جز حفظ ناعدالتی‌ها، آن گونه که هستند نشان نداده‌اند. و به راستی چگونه می‌توانند جز این کنند؟ قرار گرفتن تحت ستم طبقاتی و شکاف طبقاتی اساسی‌ست که سیستم سرمایه‌داری بر آن بنا شده است. درست آن چه که قطب مطلق معکوس عدالت است.

من کمونیست هستم، چرا که می‌خواهم تلاش کنم که مبارزی در راه عدالت باشم. تا آن جا که می‌توانم. در دوران کوتاهی که در حیات هستم.

اما بیش از همه چیز به دلایل احساسی کمونیست هستم. این احساس را با پوست و استخوان خود احساس می‌کنم. وقتی در برابر دروغ‌ها و خیانت‌های آنانی قرار می‌گیرم که گویا وظیفه تمامی حیات خود کرده‌اند که به هر بهایی که باشد قدرت خود و مقام بالای خود در جامعه را حفظ کنند، می‌خواهم بالا بیاورم. اما همزمان زمانی که بادهای سردی را که به جانب من می‌وزند، زمانی که می‌بینم که این بادها از جانب آنان که با پیکرهای فریه شده از بهره‌وری خود در سالن‌هایی تهی از هوا می‌نشینند، از جانب وحشیان بمباران‌کننده‌ای که در معابد بیروح خود تنه‌ایند، از جانب تمامی کلاهبرداران و جنایتکارانی که رهبری سرنوشت جهان را در دست دارند می‌آید، دلم برایشان می‌سوزد.

من کمونیست هستم چرا که می‌خواهم خود را یک انسان ببینم. من کمونیست هستم چرا که می‌خواهم همه بدانند که چه موضعی دارم. من در همبستگی با انسانیت و در ایمان به زندگی، کمونیست هستم.